

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا
 أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُ الْحَقُّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
 ﴿۱۰﴾ قُلْ مَنْ يُرِزُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
 وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدْبِرُ
 الْأُمُورَ فَسَيَقُولُونَ نَحْنُ اللَّهُ فَصَلِّ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۱﴾

سوره مبارکه یونس



برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید

توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با صدای رهبری) را هم گوش کنید!

همان طوری که عرض کردیم، بحث توحید در قرآن یک بحث بسیار طولانی و مفصلی است. می توان گفت که طولانی ترین و مفصل ترین بحثی که در سراسر قرآن انجام گرفته، بحث توحید است؛ یعنی حتی بحث نبوت با همه دور و درازی اش، با همه داستان ها و قضایای پیامبران که در مواردی به عنوان عبرت آموزی نقل شده، باز تکیه ای که روی توحید و مسئله وجود خدا و مخصوصاً مسئله نفی شرک، به صورت های گوناگون انجام گرفته، در قرآن به کلی بی مثل و بی مانند است؛ هم از لحاظ لحن سخن، هم از لحاظ تعداد آیات. البته به فراخور گسترش بحث، مسائل هم در زمینه توحید فراوان تر و متعددتر می شود. فقط چند مسئله ای را ما در اینجا می توانیم با استشهاد به آیات مطرح کنیم، نه همه مسائلی را که درباره توحید یا در پیرامون توحید می توان مطرح و بحث کرد.

ما به نظرمان این جور می رسد که اگر می پذیریم و قبول می کنیم که توحید، علاوه بر اینکه یک بینش است، و یک برداشت از واقعیت است؛ علاوه بر این، یک شناخت عمل ز و زندگی ساز است. - این تعبیراتی است که در روزهای گذشته تا حدودی روشن و اثبات شد - اگر قبول می کنیم که توحید، عقیده ای است که متضمن تعهدی و مسئولیتی است؛ باید جستجو کنیم، این تعهد را، این مسئولیت هایی که در دل توحید منطوقی^۱

۱. (طوی) پیچیده شده

و مندرج است، اینها را پیدا کنیم و به صورت ماده ماده و جمله جمله و فصل فصل، هرکدامی را تیتتری قرار بدهیم و در قرآن یا در مجموعه منابع اسلامی، یعنی قرآن و حدیث، آن را تتبع و پیگیری کنیم. خواهش می‌کنم برادران و خواهرانی که سابقه ذهنی نسبت به بحث دارند، که فکر می‌کنم شاید همه برادران و خواهران یا اکثریت این جور باشند، دقت کنید که کلمات و تعبیراتی که بنده می‌کنم - که سعی می‌کنم حساب شده باشد تعبیرات - سعی کنید درست در ذهن بسپارید و آنچه را که منظور هست، روی آن تکیه و تأمل و تدبر انجام بگیرد.

سخن در این است: اگر قرار شد توحید یک عقیده‌ای باشد که به دنبال خود تعهدی را و مسئولیتی را و تکلیفی را، برای معتقد به این عقیده به ارمغان می‌آورد، پس باید فهمید، و دانست، که این مسئولیت و این تعهد و این تکلیف‌ها چیست بالاخره. آیا این تعهد در همین خلاصه می‌شود که ما به زبان یا به دل و به فکر، این عقیده را بپذیریم؟ یعنی خود اعتقاد، یک مسئولیتی است؟ یا حد و قلمروی این مسئولیت از منطقه فکر و دل بیرون تر می‌آید، اما در اعمال شخصی. مثلاً موحد، یک سلسله تکالیفی را به مقتضای توحید بر دوش خود دارد، از جمله اینکه نماز بخواند، از جمله اینکه نام خدا را در آغاز و انجام هر کاری بیاورد، از جمله اینکه فرض کنید گوسفند را، ذبیحه را جز به نام خدا نکشد و از این قبیل، در همین حد خلاصه می‌شود؟ یا نه، تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعه موحد می‌دهد، از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعه موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است، مثل چه؟ مثل حکومت، مثل اقتصاد، مثل روابط بین الملل، مثل روابط افراد با یکدیگر، که اینها مهم‌ترین حقوق اساسی ست برای اداره و زندگی یک جامعه. ما معتقدیم که تعهد توحید و مسئولیتی که بار دوش موحد می‌شود، مسئولیتی است در حد تکالیف اساسی و حقوق اساسی یک جامعه.

با یک کلمه مطلب را عرض بکنم تا بعد بپردازیم به مسائل ریزتر و فرعی‌ترش یا مشخص‌تر و جزئی‌ترش. در یک کلمه، قیافه و اندام جامعه توحیدی، با قیافه و اندام جامعه غیرتوحیدی متفاوت است. این جور نیست که اگر در یک جامعه توحیدی، یک قانونی اجرا می‌شود، آن قانون یا ده تا مثل آن قانون در یک جامعه غیرتوحیدی اجرا شد، آن هم توحیدی ست، نه. قواره جامعه توحیدی، شکل قرارگرفتن اجزای این جامعه، اندام عمومی اجتماعی که بر اساس توحید و یکتاپرستی و یکتاگرایی ست، با

غیر این چنین جامعه‌ای به کلی متفاوت است. در یک کلمه، آنچه که امروز به آن می‌گویند نظام اجتماعی. نظم اجتماعی و سیستم اجتماعی و شکل اجتماعی جامعه توحیدی، یک چیزی است به کلی مغایر و مابین^۱ و احیاناً متعارض و متضاد با جامعه غیرتوحیدی؛ در یک جمله، مطلب این است. شما این کلمه را بشکافید، در دل نظم اجتماعی و قواره اجتماعی و اندام‌های اجتماعی، حرف‌ها و بحث‌ها هست که می‌توان با استمداد از فرهنگ‌های جدید و نوین رایج دنیا و بیشتر با استمداد از قرآن و منابع حدیث، این مسائل را فهمید و درک کرد. این کلی مطلب.

اما به طور جزئی‌تر و خصوصی‌تر و مشخص‌تر عرض کنم، ما توحید را به صورت یک قطعه‌نامه‌ای که دارای موادی هست، عرض می‌کنیم و مواد این قطعه‌نامه را یکی یکی بیان می‌کنیم. قطعه‌نامه توحیدی چه موادی دارد؟ همان طوری که بعد از مذاکرات گوناگون بین دو گروه، دو جبهه، دو آدم، قراردادهای لازم‌الاجرا به صورت قطعه‌نامه‌ای صادر می‌شود؛ موحدین عالم هم از طرف پروردگارشان، از طرف خدای توحید ملزمند که این قطعه‌نامه را مورد عمل و اجرا قرار بدهند. اولین ماده این قطعه‌نامه، در این تلاوت امروز بایستی روشن بشود؛ بنا بر اصل توحید، انسان‌ها حق ندارند هیچ‌کس و هیچ چیز جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند، این اصل اول از قطعه‌نامه توحیدی. البته هیچ‌کس و هیچ چیز که گفتیم، دامنه‌اش خیلی وسیع است. ببینید عبودیت و اطاعت کجاها صدق می‌کند.

«الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^۲ آیا من پیمان نگرفتم از شما و قرار بستیم با شما، ای فرزندان آدم که شیطان را عبودیت نکنید؟ درباره شیطان گاهی در ضمن بحث‌های گوناگون توضیح دادیم. شیطان عبارت از جناب ابلیس نیست یا یک چیز پنهان و مخفی که به چشم نمی‌آید، به دست لمس نمی‌شود، در همه جای زندگی آدم هم ممکن است پیدا باشد، فقط این نیست. شیطان یک چیز وسیعی است، یک مفهوم عامی است. شیطان یعنی نیروهای شرانگیز و شرآفرین خارج از وجود انسان. نیروهای شرآفرین، اما خارج از محدوده وجود خود آدم، این می‌شود شیطان. همچنانی که نفس را - که قرین شیطان است، نوکر شیطان است، آلت دست و آلت فعل شیطان است - اگر بخواهیم تعریف کنیم، می‌توانیم این جور تعریف کنیم: نیروهای شرانگیز و شرآفرین درونی انسان. نفس و شیطان، نفس اماره، شیطان؛ این از داخل، آن از خارج. این دوتا نیروهای فسادآفرینند، نیروهای شرآفرینند،

۱. (ب.ن) مخالف، جدا

۲. سوره مبارکه یس / آیه ۶۰

نیروهای انحراف و انحطاط آفرینند. شیطان یعنی هر آن چیزی که خارج از وجود توست و در راه تو اختلال می‌کند، شر می‌آفریند، شعله برمی‌انگیزد، خار راه می‌شود، گرگ و دزد راه می‌شود یا گرگ و دزد راه را به وجود می‌آورد؛ این شیطان است. در بحث مربوط به پیامبری و نبوت، در همین سلسله تلاوت و تدبیر در آیات قرآن کریم، می‌رسیم و این آیه را ان شاء الله آنجا ترجمه خواهیم کرد برایتان؛ همه پیغمبرانی که مبعوث شدند از طرف پروردگار، دشمنانی داشتند از شیطان‌های جن و انس.^۱ البته این دشمن‌ها را بعد مشخص می‌کنیم که چه کسانی بودند، چه جور آدم‌هایی بودند، از چه گروه‌ها و طبقاتی بودند و چرا دشمنی می‌کردند. شیطان این مفهوم عام است.

«أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»، یعنی چه؟ عبودیت نکنید، سرسپرده و مطیع نگردید آن نیروهای شرآفرین را. و توحید یعنی این، اینکه می‌گوییم توحید یعنی این، نه اینکه همه توحید این است، نه؛ رقائق و دقایق^۲ توحید به جای خود، رویه‌ها و بدنه‌های دیگر توحید که شاید بعضی را خود ما هم در آینده بحث کنیم، آن هم به جای خود، این هم یک بدنه و یک رویه و یک نما از استوانه توحید است؛ اطاعت نکردن، عبودیت نکردن، متحمل تحمیل‌ات نشدن.

یک حدیثی است شاید مکرر در مواردی خوانده باشم، الآن هم جای خواندن همین حدیث است که از قول امام علیه‌السلام نقل شده در کتب معتبره ما، از جمله در کافی شریف، اصول کافی، که امام علیه‌السلام نقل می‌کند به عنوان حدیث قدسی، در چند جمله، در چند عبارت، و آنچه که به نظر من مانده و نزدیک‌ترین و مفصل‌ترین عبارات است این است که «لَأَعْدِيَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَوَلَا عَمُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»^۳، ترجمه حدیث یا بهتر این است که مضمون اجمالی حدیث را بگوییم: اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، اطاعت آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد، این در حد شرک است یا خود شرک است؛ برای خاطر اینکه ولو مردمی که این کار را انجام می‌دهند و مبتلای به این درد، به این بلا، به این نابسامانی بزرگ اجتماعی هستند، در کارهای شخصی خودشان آدم‌های مرتب و منظمی باشند، «بَرَّةً

۱. سوره مبارکه انعام/ آیه ۱۱۲: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ». رجوع شود به جلسه «گروه‌های معارض».

۲. (رقق) (دقق) رقت از نظر معنا مثل دقت است، ولی دقت جایی استفاده می‌شود که مراعات همه جوانب کار بشود و رقت به اعتبار عمق در کار است.

۳. امام باقر، حدیث شماره ۳۲

تَقِيَّةً» بایروا، پرهیزگار، مراقب، اما این بلای بزرگ موجب می‌شود که خدای متعال نظر لطف و رحمت را از این امت برگیرد، آنان را معذَّب، معاقب، مبتلای به نعمت^۲ خود قرار دهد. این حدیث است.

چرا؟ برای خاطر این است که اطاعت غیرخدا، عبودیت غیرخدا، منافیست با آن هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است؛ منافیست با تکامل و تعالی انسان، منافیست با آزادی و وارستگی انسان. آن آزادی و وارستگی ای که مقدمهٔ اوج‌گیری انسان است، که اگر آن آزادی‌ها نباشد و اسارت‌ها به جای آزادی، پاگیر و دامن‌گیر انسان باشد، انسان نمی‌تواند به آن پرواز مورد نظر نائل بیاید، نمی‌تواند آن اوجی را که خدا برایش معین کرده است بگیرد، نمی‌تواند رشد کند، نمی‌تواند به تکامل برسد. مثل گیاهی که رویش سرپوشی گذاشته باشند. مثل گیاهی که به پایین ساقه‌اش یک سیم محکمی بسته باشند. مثل گیاهی که ده‌ها وسایل منع از رویش را در اطرافش به وجود آورده باشند. این گیاه نمی‌تواند رشد کند، وقتی رشد نکرد، میوه نمی‌دهد، وقتی که میوه نداد، بودنش چه فایده دارد، آمدنش چه اثری دارد، پس چرا آمد؟ چرا ظاهر شد؟ جز برای این بود که بنا بود میوه بدهد؟ اطاعت غیرخدا و عبودیت غیر خدا، یک چنین آفتیست برای انسان. به‌رحال در این زمینه، در سرتاسر قرآن، آیات فراوانی وجود دارد.

حالا بنده بدون اینکه خیلی تفحص^۳ کرده باشم، یعنی با یک مختصر فحوصی، این آیات به نظرم رسید که اینجا ذکر بشود. حالا اجازه بدهید که اصل برنامه‌مان را شروع کنیم، آیات را ترجمه کنیم، منظور اساسی این است. یک قدری با آهنگ توحید در قرآن باید آشنا شد. بدجوری ما در زمینه شناخت معارف اسلامی از قرآن دور افتادیم یا سرگرم شدیم به یک سلسله پندارهای عامیانه و سست که در پوچی و بی‌اساسی و بی‌بنیادی، از هر پوچی، پوچ‌تر است و توأم با خرافات، توأم با پندارهای باطل، و همین بود که این ظاهر فریبنده و باطن پوچ، درمقابل موج‌های مادی‌گری‌تاب و توان‌نیابورد و دیدیم که چگونه از بین رفت. یا سرگرم شدیم به این پندارها یا در نقطهٔ مقابل، سرگرم شدیم به استدلال‌ات خشک بی‌روح بی‌اثر بی‌مسئولیت در زمینهٔ توحید.

چه بحث‌های فلسفی بی‌اثر و خشکی! ببینید چقدر دربارهٔ توحید بحث کردند متکلمین و چقدر این بحث‌ها در تشکیل و ایجاد یک جامعهٔ توحیدی بی‌اثر بود. اگر چنانچه دربارهٔ یک مسئله‌ای که مربوط به زندگی‌ست، صد سال بحث بشود، مگر ممکن است بعد از صد سال در زندگی یک اثری نبخشد؟ صدها

۱. (عق ب) شکنجه شده، عذاب شده

۲. (ن ق م) عقوبت، عذاب

۳. (ف ح ص) جستجو کردن، تحقیق کردن

سال به صورت خشک، به صورت فریبنده از لحاظ ظاهر و بی مغز از نظر باطن، به صورت مجرد، فارغ، فارغ از ارتباطات با دنیای واقعیت و خارج، بحث کردند، اما الآن که ما برای بنای یک زندگی نو می‌خواهیم از توحید مدد بگیریم، وقتی نگاه می‌کنیم به آن بحث‌ها، می‌بینیم هیچ ارتباطی ندارد؛ به قول خودمان کَالْحَجَرِ فِي جَنْبِ الْإِنْسَانِ^۱. آن همه بحث‌ها، آن دور و تسلسل و آن حرف‌ها و خب؛ حالا از این توحید می‌خواهیم ما برای دنیای خارج استفاده کنیم، چه داریم؟ درحالی‌که اگر به قرآن برمی‌گشتیم، اگر توحید را از قرآن می‌خواستیم، قرآن ابعاد و رویه‌ها و اندام‌های مختلف این پیکر و این هیکل را، این بنای توحید را، در ضمن صدها آیه، با بهترین بیان، با رساترین شیوه‌ها بیان کرده. آن وقت معلوم می‌شود که زندگی توحیدی و انسان موحد کیست.

حالا به هر صورت؛ این یک قسمت از این آیات است، که با تدبر بایستی آیات توحید را بیشتر نگاه کرد. بنده حالا این چند آیه را برایتان معنا می‌کنم فقط.

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا»^۲، سخن از قیامت است؛ آن روزی که گرد آوریم خلائق را همگان، «ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا» پس بگوییم به آنان که شرک آوردند، برای خدا شریک قائل شدند، «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ» در جای خود، شما و شریکانتان، با حالتی تحکم‌آمیز، با لحنی عتاب‌آمیز، بمانید در جای خودتان، شما و شریکان پنداری‌تان، آنهایی که رقیب و هم‌آورد و هم‌باز خدا دانستید، «مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» میان آنان و شریکان پنداری که برای خدا فرض کرده بودند، جدایی می‌اندازیم. اینجا شما با یک نظر خیلی عادی و سطحی می‌فهمید که در قیامت این شریک‌ها، آن کسانی که به شراکت خدا انتخاب شده بودند، غیر از آن هُبَلِ عَقِيقِي بی‌جان است، او که دیگر حشر ندارد. او که داخل آدم نیست به قول معروف و معمول، که بیاورند و بگویند به جای خود، بایست! یا مَنَات یا لات، _ که مَنَات بت مخصوصی ست، مجسمه مثلاً یک دختری ست یا یک فرشته‌ای ست مثلاً، لات فرشته دیگری ست، هُبَل همین جور، عَزَى همین جور _ صحبت اینها نیست. صحبت فلان مجسمه در فلان بتخانه روم و یونان نیست، صحبت گوساله در سرزمین هندوئیسم^۳ نیست، صحبت آن انسانی ست که به شرک و رقابت با خدا انتخاب شده. به آنها گفته می‌شود که در جای خود متوقف بشوید، ایست!

۱. همانند سنگی در کنار انسان

۲. سوره مبارکه یونس / آیات ۲۸ تا ۳۲

۳. آیین باستانی مردم هندوستان است که به مرور مکاتب دیگری از آن نشأت گرفته‌اند. اعتقاد به تناسخ، رعایت مقررات طبقات اجتماعی در معاشرت و ازدواج، همچنین احترام به موجودات زنده، مخصوصاً گاو، برخی از اصول این آیین است.

اولین سخن عتاب‌آمیزی که در قیامت نفی قدرت معبودان غیرخدا را واضح می‌کند، همین است، در جای خود! ببینید، این در قیامت چه اثری خواهد داشت؟ به من و شما دارد این جوری می‌گوید؛ می‌گوید آن رقیبی که برای خدا تصور کرده بود آن عرب مشرک یا آن عجم مشرک، چه ایرانی اش، چه رومی اش، چه حبشی اش، چه هندی اش، چه مصری اش، آن رقیبی که برای خدا تصور کرده بود و او را به رقابت و شرکت با خدا انتخاب کرده بود، در قیامت وضعیتش این است: او و پیروانش، با ایست الهی، با خطاب عتاب‌آمیز و قهرآمیز الهی، یک کناری می‌ایستند.

«فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ» میان آنان جدایی می‌افکنیم «وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيانًا تَعْبُدُونَ» و شریکان، رقیبان پنداری، با ناسپاسی هرچه تمام‌تر رو می‌کنند به پیروانشان، می‌گویند که شما ما را عبادت نمی‌کردید در دنیا. مثل متهمی که از ناچاری، برای اینکه گناه را از گردن خودش برطرف کند، به هر وسیله‌ای، به هر سخنی متشبث می‌شود. همان طوری که در بحث دیروز، در آن مکالمه‌ای که به نظرم آیاتش را دیروز خواندیم و همان طوری که در مکالمات دیگری که در قرآن هست؛ «قَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۲ تا آخر. آن گروه‌هایی که گمراهی‌هایشان متقابل بوده، در قیامت به جان هم می‌افتند، درمقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. آن کسی که شرک ورزیده برای خدا و شریک گرفته، می‌خواهد گریبان آن شریک را بگیرد و او را به زمین بکوبد؛ بگوید من تو را به جای خدا قبول کرده بودم و حالا به این بلا دچار شدم. آن کسی هم که در دنیا مورد عبودیت و پرستش بوده، او هم برای تبرئه خودش حاضر است با ناسپاسی هرچه تمام‌تر، علاقه‌مندان و تابعان و متابعان دنیای خودش را رد کند، از آنها بیزاری و تبری بجوید. «ما كُنْتُمْ إِيانًا تَعْبُدُونَ» شما ما را عبودیت نمی‌کردید. «فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»، از زبان شریکان است: میان ما و شما، خدا به گواهی بس، «إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ» که ما از پرستش شما غافل بودیم، اصلاً ملتفت نبودیم که شما نظر عبودیت و بندگی درمقابل ما برای خودتان دارید.

«هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ» اینجاست که می‌آزماید هر نفسی، هر انسانی، آنچه را که از پیش به انجام رسانده است. کارهایی که در دنیا انجام گرفته، آنجا مورد آزمایش و آزمون خود انسان قرار می‌گیرد. «هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ» آنجا می‌آزماید هر نفسی، آنچه را که از پیش انجام

۱. (ش ب ث) جنگ‌زننده

۲. سوره مبارکه سبا/ آیه ۳۳؛ و کسانی که زیردست بودند به کسانی که برتری داشتند، می‌گویند: «بلکه نیرنگ شب و روز شما بود.»

داده، «وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ» بازگردانیده می‌شوند همگان به سوی خدا که مولا و سرپرست و آقای حقیقی آنهاست.

«وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» آنچه را که به افترا و بهتان می‌گفتند و می‌بستند، از آنان گم و ناپدید خواهد شد. همه آن چیزهایی که به‌عنوان یک انگیزه‌ای برای اطاعت غیر خدا در دل انسان بود، فراموش می‌شود. همه آن چیزهایی که به‌صورت بهانه و عذری برای عبودیت غیر خدا در دل انسان بود و آدم فکر می‌کرد که در قیامت حربۀ دست او خواهد شد، از دست انسان گرفته خواهد شد. انسان گاهی اوقات برای اینکه برای شرک خود بهانه‌ای بتراشد و عذری ببیند، فکرها و پندارها و خیال‌ها می‌کند و پیش خودش بهانه‌ها پیدا می‌کند. عذرهایی موجه و شرعی درست می‌کند. روز قیامت که روز دادگاه است، تا انسان می‌آید این عذرها را اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم ردیف کرده، بشمرد، می‌بیند که همه‌اش نیست، همه‌اش پوچ، همه‌اش خراب، همه‌اش باطل. «وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»، و احتمال دیگری در معنای آیه؛ انسان در دنیا پشتیبان‌ها، متکاها^۱ برای خود فرض می‌کند، همان‌هایی که عبادتشان می‌کند، همان‌هایی که اطاعت و عبودیتشان می‌کند، دلش به آنها گرم است؛ اما روز قیامت این همه دلگرمی و پشت‌گرمی، این همه حامی و پشتیبان، نمی‌توانند باری از دوش او بردارند، بیچاره! «وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ».

توجه کنید، استدلال قرآن این‌جوری است. از یک کنار، از یک گوشه قضیه، مطلب را اثبات می‌کند. گاهی خیلی رویاروی استدلال نمی‌کند، زمینه استدلال مغزی خود آدم را، قرآن گاهی برای انسان فراهم می‌کند. اینجا خدای متعال در این آیات می‌خواهد ثابت کند که فقط درمقابل خدا باید اطاعت و عبودیت کرد؛ از این راه وارد می‌شود. «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» بگو چه کسی روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین؟ از آسمان، باران حیات‌بخش و زندگی‌بخش؛ از زمین، مواد حیاتی، «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ» یا کیست آن‌کسی که مالک است شنوایی و بینایی‌ها را؟ سمع را با گوش اشتباه نکنید. اسم این جارحۀ مخصوص که ما در فارسی به آن می‌گوییم گوش، در عربی اُذُن است. سمع، حالت شنوایی است، قدرت شنوایی است؛ اگر هم بر این اطلاق شود، به آن اعتبار است. آن‌کسی که گوشش را مثلاً بریده‌اند، نمی‌گویند سمعش را بریده‌اند، می‌گویند اُذُنش را بریده‌اند. اسم این جارحۀ مخصوص سمع نیست؛ همچنانی که بَصَر. بَصَر به معنای این عضو معین و مخصوص که ما به آن می‌گوییم چشم

نیست؛ به معنای دید است، بینایی ست، آن روح است و این عضو جسم. اگر چنانچه به این عضو هم بگویند بَصْرَ، به اعتبار همان دارا بودن چشم است. مثلاً به چشم کور نمی‌گویند بَصْرَ. «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ» یا کیست که مالک و در قبضه ملکیت اقتدار اوست، قوه شنوایی و بینایی‌ها؟ آن کیست که به شما این درک و فهم و نیرو را داده؟ کیست که می‌تواند آن را از شما بگیرد؟ درحقیقت این آیه دارد اشاره می‌کند به داشتن بصیرت، به داشتن نیروی فهم و خرد، که ای انسان که بناست حالا فکر کنی و جواب این سؤال را به ما بدهی، تو دارای سمعی و دارای بصری.

«وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» و کیست آن که برون می‌آورد زنده را از مرده. زنده ظاهری را از مرده ظاهری؛ زنی می‌میرد درحالی که حامله است مثلاً، بعد بچه او زنده است، او را از یک مادر مرده بیرون می‌آورند. احتمال دیگر؛ از نطفه مرده، از جسم مرده، از چیزی که در او جان نیست، زنده به در می‌آوریم. از این زمین مرده، از زمینی که اگرچه گنجینه هزاران ماده حیات بخش و زندگی افزاست، اما خودش مرده است، از دل او بیرون آوردیم شما را و الآن هم داریم بیرون می‌آوریم انسان‌ها را. انسان‌ها مایه اصلی و ریشه اولی‌شان چیست؟ جز همین مواد حیاتی و غذایی که از ارض و از زمین است؟! پس «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ»، با چند احتمال که همه احتمالات قابل قبول است. «وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» و کیست که به در می‌آورد، برون می‌کشد، مرده را از زنده؟ یعنی بچه مرده را از شکم مادر زنده، یعنی انسان بد و روح مرده را از انسان خوب و دارای روح زنده و از این قبیل تعبیراتی و احتمالاتی که به ذهن انسان می‌رسد. به هر حال نشانه کمال قدرت پروردگار است؛ یک چیز زنده را از یک چیز مرده‌ای بیرون آوردن، یک چیز مرده را از یک چیز زنده‌ای خارج کردن، این نشانه کمال قدرتمندی و قبضه نیرومند قدرت خداست.

«وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» کیست که امر تکوینی عالم را تدبیر می‌کند؟ کیست که این نیروی جاذبه را در زمین قرار می‌دهد تا انسان بتواند در آن زندگی کند؟ کیست که در زمین و در دریا و در کوه، استعدادهای زندگی به ودیعه می‌گذارد؟ کیست که به انسان نیروی استخراج می‌دهد؟ کیست که این خورشید و ماه و ستارگان و جهان‌های دور و دور دست‌تر را با نظم و ترتیب شگفت‌آوری به وجود می‌آورد؟ کیست که آن ماه را در یک حد معینی از زمین قرار می‌دهد، که اگر بیش از آن قرار می‌داد، زندگی انسان در زمین ممکن نبود؛ به خاطر اینکه آب دریا سراسر سطح زمین را می‌گرفت. و اگر دورتر بود، باز زندگی ممکن نبود؛ برای خاطر اینکه آب در سطح زمین باقی نمی‌ماند و در اعماق زمین فرومی‌رفت. کیست آن کسی که خورشید را

می‌سازد، در حد معینی از زمین قرار می‌دهد که اگر از آن حد بیشتر به زمین نزدیک بود، زمین از گرما و اگر کمتر به زمین نزدیک بود، زمین از سرما قابل سکونت نمی‌بود، و از این قبیل.

حالا درباره هنر و قدرت پروردگار چه بگوییم! این قدر این کتاب‌های صادر شده و نوشته شده از دست دانشمندان علوم تجربی عالم در این قرن ما، در قرن بیستم، این قدر مطلب زیاد است که مثل من، یک گوینده‌ای بخواهد بیاید اینجا بایستد، باید چندین روز فقط نقل بکند، که بنده هم با این کارها خیلی موافق نیستم. «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»، این سؤال درضمن اینکه از مشرکان زمان نزول وحی بود، از من و شما هم در قرن بیستم هست. «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» کیست که دارد همه عالم را تدبیر می‌کند؟ از دل ذرات تا اعماق دنیاها دور دست را او دارد می‌گرداند با دست قدرت. «مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»، کیست؟ بی‌تعصب، بی‌غرض، آگاهانه فکر کن تا جواب واقعی را پیدا کنی. «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» خواهند گفت «اللَّهُ». بعضی فکر نکرده می‌گویند «اللَّهُ»، که عقیده‌شان در همان زمان هم این بوده؛ بنده یک خُرده فکر می‌کنم، دقت می‌کنم، «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»، می‌گویم خداست. این انتظام عجیب عالم تکوین از سوی خداست و بس. این دست قدرت اوست که دارد این گردونه را می‌گرداند. آنچه که می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم با چشم طبیعی و چشم غیرطبیعی و آنچه امروز نمی‌بینیم، لکن ده‌ها سال دیگر بر اثر پیشرفت دانش خواهیم دید، جز زاینده‌ها و پدیدآمده‌های قدرت خدا، چیز دیگری نیستند «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ».

خب، حالا که خداست، «فَقُلْ»، همین‌جا گریبان‌شان را بگیر پیغمبر ما، ای مُبَشِّرِ دعوت ما، ای مسئولِ کمالِ انسان، «فَقُلْ» بگو: «أَفَلَا تَتَّقُونَ»؟ آیا تقوا و پروا نمی‌کنید؟ یعنی چه؟ یعنی پروا نمی‌کنید از این خدای عظیم، از این خدای عظمت‌آفرین، که غیر او را در اطاعت، در عبودیت شریک او قرار می‌دهید؟ ببینید، اگر تدبیر تکوینی^۱ عالم به دست اوست، چرا تدبیر تشریحی^۲ عالم به دست او نباشد؟ من یک وقتی در آن مسجد،^۳ سوره تبارک را معنا می‌کردم، یادتان هست؟ «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، بعد وارد بیان کیفیت تکوین عالم و سماوات و ارضین و این حرف‌ها شدم، اما اولش چیست؟ «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ»، مُلْك یعنی حکومت، یعنی قدرت در اختیار اوست. کدام قدرت؟ قدرت تکوین برای اوست، قدرت تشریح هم برای اوست. آن کسی که تکوین عالم را می‌آراید، چرا در تشریح عالم میدان به دیگری بدهد؟ آن هم دیگری که

۱. (کون) ساختن، ایجاد کردن

۲. (ش رع) قانون‌گذاری

۳. مسجد کرامت، مشهد مقدس

خود، ساخته و پرداخته اوست. آن کسی که قوانین و سنت های طبیعی را در جهان و انسان، او به وجود آورده و آفریده، چرا جعل و تشریح قوانین مدنی و جزایی و غیره و غیره را به دست افراد ضعیف و عقل های ناقص و دانش های محدود و اراده های ضعیفی، امثال بشر و بشر معمولی بدهد، چرا؟ چرا خودش جامعه را اداره نکند؟ چرا خودش قانون نگذارد؟ چرا خودش قدرت نگاهبان و پاسدار قانون را معین نکند و از او حمایت نکند؟ امامت، ولایت، چرا نکند؟ چرا امام قرار ندهد؟ چرا ولی من قیل الله قرار ندهد؟ بگذارد به عهده عقول ناقص مردم، چرا؟ «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ». که گفتم دو، سه آیه را اینجا نیاوردیم که مورد نظر ما نبود.

بعد می رسد به آیه چهارم بعد از این. البته این آیاتی که ما ترجمه نکردیم، در تلاوت، تلاوت گر عزیزمان امروز تلاوت خواهند کرد که شما گوش بکنید و با توجه به این ترجمه هایی هم که در این قرآن ها هست، استفاده خواهید کرد. «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»^۲، پیغمبر ما! باز با اینها به عنوان ارشاد، به عنوان تعلیم و آموزش، سخن بگو، بگو «هل من شركائكم من يهدي إلى الحق» آیا در میان این شریکان پنداری که برای خدا معین کردید و تصور کردید، کسی را سراغ دارید که به سوی حق، انسان ها را هدایت بکند؟ دارید کسی را؟ مسلم است که - مسلم که عرض می کنم یعنی به اطمینان، به احتمال قوی - منظور در اینجا باز بت ها و آن سنگ و چوب و این حرف ها نیستند. کسی در مورد آنها احتمال هدایت نمی داد که اینها مردم را هدایت می کنند. خب چه جوری هدایت می کنند؟ پیداست که منظور در اینجا بت های جاندار است، آن کسانی که اقتداری از اقتدارات و قدرتی از قدرتها در قبضه آنها بوده، یا مذهبی یا دنیایی که در آن ورق بعدی نوشتیم.^۳ یعنی مثل فرعون، یعنی مثل فرض کنید شریح قاضی در زمان خودش، یا هرکس دیگری در آن زمینه، در این مایه.

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» در میان این کسانی که شما رقیب و شریک و همورد خدا قرار دادید، آیا کسی هست که مردم را به سوی حق هدایت بکند؟ اینجا جواب این مشرکین چیست؟ ممکن است اینها در جواب بگویند بله؛ اصلاً اینهایی که ما انتخاب کردیم، حق، اصلاً حق مجسمند خودشان؛ هدایت که هیچ، بالاتر از هدایت هم می کنند. لذاست که جواب آنها نقل نمی شود. غلط می کنند، آنها غلط می کنند که برای شریکان خدا هدایتگری قائلند. تو خودت در جوابشان بگو: «قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ» بگو

۱. ولی از جانب خدا

۲. سوره مبارکه بونس / آیه ۳۵

۳. به پلی کیی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.

خداست که هدایت و راهبری می‌کند انسان‌ها و خِرَد‌ها را به سوی حق. چرا؟ برای خاطر اینکه حق را خدا آفریده. دقایق حق را خدا می‌داند و خدا مردم را به حق دعوت می‌کند. کسی که درمقابل خدا بود، قهراً درمقابل حق، به چیزی دعوت می‌کند؛ پس خداست فقط آن‌کسی که به حق فرامی‌خواند.

خب، حالا که معلوم شد خدا به سوی حق دعوت می‌کند و رقیبان پنداری چنین نمی‌کنند، «أَمَّن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»، این استنتاجی است که با عقل و خرد و هوش خداداد انسانی باید کرد و استفاده کرد، «أَمَّن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» آیا آن‌که به سوی حق راهبری می‌کند، شایسته‌تر است که متابعت شود، «أَمَّن لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى» یا آن‌کسی که خود راه نمی‌یابد، مگر آن‌که کسی دست او را بگیرد ببرد. آخر از چه کسی باید پیروی کرد؟ دنبال چه کسی باید رفت؟ دنبال خدا که خود آفریننده حق و راهبر به سوی حق و راهنمای حق است؟ یا دنبال آن‌کسی که اگر بخواهد به حق برسد، دست خودش را هم باید بگیرد و ببرند؟ کوری دگر عصاکش کور دگر شود.^۱ او می‌خواهد ما را هدایت بکند؟ خودش مجبور است هدایت بشود، کسی باید او را هدایت بکند. حالا اینجا به نظر شما صحبت از کیست؟ این شریکی که می‌تواند مردم را هدایت بکند یا نمی‌تواند، اگر بخواهد هدایت بشود، باید دستش را بگیرند ببرد، این شریک چه جور آدمی می‌تواند باشد؟ چه جور موجودی می‌تواند باشد؟ آیا مراد آن گاوِ هندوها و گاوپرست‌هاست؟ یا مراد آن مجسمه‌ای است که مشرک قُرَشی^۲ و غیر قُرَشی می‌پرستید؟ یا مراد آتش مقدس مزدانیان^۳ است؟ زرتشتیان است؟ یا مراد مجسمه‌های داخل کنائس^۴ یهود یا در بتکده‌های روم و یونان است؟ مسلماً اینها هیچ‌کدام نیست. آنی که می‌توان گفت رهبری می‌کند یا نمی‌کند، اگر بخواهد راه بیابد، باید دستش را بگیرند و ببرند، او انسانی است که مدعی رهبری است؛ مدعی آن است که جامعه را به سعادت می‌رساند. قرآن می‌خواهد بگوید خدا انسان را به سعادت می‌رساند، خدا انسان را به سرچشمه حقیقت نائل می‌کند، انسان را به حق می‌رساند. آن‌کسانی که خودشان از خودشان چیزی ندارند، نمی‌توانند. «أَمَّن لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ» چیست شما را؟ یعنی ای مردمی که نمی‌اندیشید و درک نمی‌کنید «كَيْفَ تَحْكُمُونَ» چگونه حکم می‌کنید؟ چگونه حکم می‌کنید؟ چطور برای غیر خدا میدان و مجال قائل می‌شوید؟ این یک کلمه درباره توحید.

۱. جاهل بروز مرشد بی‌معرفت چه فیض / کوری کجا عصاکش کوری دگر شود (کلیم کاشانی)

۲. منسوب به قبیله قریش

۳. آیینی است که در ایران باستان و میان اقوام هند و آریایی رایج بوده است. بعدها این آیین در ایران به وسیله زرتشت تغییراتی یافته است. آتش در این آیین نماد پاکی است.

۴. جمع کنیسه، عبادتگاه یهودیان

(البته بحثی که فردا ان شاء الله داریم، باز در همین زمینه است با یک مقدار تلاوت. یک چیز دیگر هم آن پایین بود، این عبارت را بگذارید بخوانم، که دیگر حالا وقت ندارم خیلی صحبت بکنم در اطرافش.)
نفی عبودیت خدانماها؛ خدانما، آن کسانی که خدانمایی می‌کنند، خداگونگی به خودشان می‌دهند، موجوداتی که بت‌های جاندار بشر بودند در طول تاریخ. نفی عبودیت خدانماها، چه در لباس قدرت‌های مذهبی، در پرانتز: آخبار و زُهبان، و چه در لباس قدرت‌های دنیایی، در پرانتز طاغوت، مَلَأَ مُتْرِفٍ^۱.
در پیشنهاد اسلام به اهل کتاب _ که اسلام یک وقتی یک پیشنهادی به اهل کتاب کرده _ که در قرآن آن پیشنهاد هست، نفی اطاعت قدرت‌های غیر الهی در آن آیه به این صورت آمده که «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲، که خودتان نگاه می‌کنید.

۱. (م.ل.ء) بزرگان و برجستگان قوم (ت.رف) ثروت‌اندوزان و اشراف قوم

۲. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۶۴: «بگو ای اهل کتاب! به سوی سخنی که میان ما و شما برابر باشد روی قبول آورید. و آن اینکه: هیچ‌کس جز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را شریک او نداریم و هیچ‌یک از ما دیگری را به جای خدا، رب و سرپرست و مدبر کار خود نگیرید. پس اگر سر بیچیدند به آنها بگویید: گواه باشد که ما تسلیم و منقاد این رویه‌ایم.»

شنبه یازدهم ماه رمضان ۱۳۹۴
عبادت و اطاعت انحصاری خدا

به گفته معنی دانسته شد که: توحید، غیر از آنکه یک بنیاد فلسفی است، یک شناخت عملی و زندگی ساز نیست، یعنی عقیده‌ای است که بنای زندگی اجتماعی و فردی انسانها باید بر پایه‌ی آن نهاده شود.

آنگون به پاره‌ای از مواد کلی (قطعنامه‌ی توحیدی) در قرآن اشاره می‌کنیم
۱- بنا بر اصل توحید، انسانها حق ندارند هیچکس و هیچ چیز جز خدا را معبودیت و اطاعت کنند. وهی تحکّمات و تجسّلاتی که از طرف قدرت‌گونه‌های تاریخ بر بشریت، رفته، نماند و برخلاف حق بوده است. این بیان کلی، بت‌ها، خدایان، خداوندگاران و بالآخره تمایلات نفس سرکش، را شامل است. آیات زیر (از سوره‌ی یونس) که سخن از شرکبان پنداری خدا - از جنس بشر و غیر آن - می‌گوید، طریقی کلی را این رویه‌ی اصل توحید را مینماید
وَرَوْى خُشْرُومٌ جَمِيعاً - و روزی که همه‌ی آنان را (در قیامت) گرد آوریم -
ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا: مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ - آنگاه بگوئیم که برای خدا شریکی قائل شدند گوئیم.
شما و آنانکه شریک خدا دانسته اید در جای خود بایستید

فَرَلَيْسَ يَتِيمًا - پس میان آنها جدائی افکنیم

وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ: مَا لَكُمْ إِنَّا نَعْبُدُ وَا نَ - و شریکبان پنداری آنان گویند: شما ما را عبادت نمی‌کردید

فَكَهَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن تَتَّعِنَ عِبَادَتِكُمْ لِعَافِينَ - میان ما و شما خدا گواهی بنده است که ما از عبادت شما نماندیم و تغییر بودیم
هَذَا لَكُمْ تَتَّبِعُوا كُلِّ نَفْسٍ مَا آسَفَتْ - در آن هنگام هر کسی هر آنچه از پیش انجام داده، می‌آزماید

وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ - و باز گردانیده شوند بسوی خدا. مولای حقیقی شان

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ - و هر آنچه بدروغ می‌بستند، همه از ایشان گم و ناپدید گردد

قُلْ مَنْ يُزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - بگوئی آنان را از آسمان و زمین روزی میدهد ؟

أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ؟ يَا كَيْ شِنَوَائِي وَبِنَائِي هَا رَادِ قَضَهِي اخْتِيَار دَارِد؟
 وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ - وکی برون میآورد زنده را از مرده و مرده را از زنده
 وَمَنْ يُدْبِرُ الْأَمْرَ؟ - وکی امر (جهان) را تدبیر میکند؟ (در تکوین)

فَسَيَقُولُونَ: اللَّهُ - خواهند گفت: خدا

مینمایند

قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ - بگو: پس چرا پروا نمی کنید؟ (و غیر او را به اداره ی امر جهان در تشریح انتخاب
 و پس از چند آیه سخن را در دایره ای که به بیت های جاندار نزدیکتر است، چنین ادامه میدهد
 قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ - بگو: از میان این شرکیان پنداری، کسی بسوی حق راهبر میشود؟
 قُلْ: اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ - بگو خدا بسوی حق راهبری میکند:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَمَّعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي؟ پس آیا کسی که بحق راهبری
 میکند شایسته تر است که پیروی شود یا آنکه خود راه غمی باید مگر آنکه راهبری شود؟
 خَالِمٌ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ - پس شما را چه میشود؟ چگونه قضاوت میکنید (سوره یونس: ۲۸-۳۵)

بسی روشن است که هدایت کردن و هدایت شدن، چیزی در خور موجود زنده و انسانی است. پس در
 این آیه سخن از آن انسانهایی است که داعیه ی ربوبیت و تدبیر در داده و در جلب عبودیت و اطاعت
 انسانهای دیگر، خود را شریک و جایگزین خدا دانسته اند. نفی عبودیت «خدا نما» ها - چه در دنیا
 قدرتهای مذهبی (احبار و رهبان) و چه در لباس قدرتهای دنیائی (طاغوت - مملکت - مترف) در پیش نهاد
 اسلام به اهل کتاب نیز در آیه ای از قرآن، چنین آمده:

رزی قبول آورید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَدْعُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ - بگو ای اهل کتاب! بسوی سخنی که میان ما و شما برابر باشد
 الْأَلْفَبْدِ إِلَّا اللَّهُ - و آن آیه - هیچکس جز خدا را عبادت نکنیم وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا - و چیزی را شریک او نداریم
 وَلَا يَخْتَرُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ - و هیچیک از ما دیگری را بجای خدا، رب و سرپرست و مدبر کار خود نکند.
 كَانَ تَوَلَّوْا أَقْوَامًا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ - پس اگر سرپیچیدند بآنها بگوئید: گواه باشید که ما نسیم و منقاد این رویه ایم

(سوره آل عمران - آیه ۶۴)